

بررسی تأثیر مضامین قرآنی در دیوان شعر ابراهیم گلشنی بردعی

حسن شعبانی‌آزاد^۱
احمدرضا یلمه‌ها^۲

چکیده

ابراهیم گلشنی بردعی یکی از عارفان بزرگ طریقهٔ خلوتیه و از سنیهای متعصب بود که شخصیت ادبی و عرفانی وی در نزد اهل تحقیق و ادب چندان شناخته نیست. گلشنی در عرفان صاحب طریقت خاص بود و مریدان زیادی داشت چنانکه طریقهٔ گلشنی در سرزمینهای عثمانی و مصر، منسوب به اوست. گلشنی بردعی یکی از خیل شاعرانی است که می‌توان در شعر وی تأثیر بسیار بالای قرآن را مشاهده کرد. آشنایی عمیق و گسترهٔ وی با آموزه‌های قرآنی باعث شده است که کلام وی به صورت-های مختلف دربرگیرندهٔ مضامین قرآنی باشد. این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، هدف آن بررسی تأثیر قرآن در نسخهٔ خطی دیوان وی است که در کتابخانهٔ فاتح استانبول به شمارهٔ ۳۸۶۶ نگهداری می‌شود. مهمترین محورهای این پژوهش، بررسی آرایه‌هایی چون تضمین، تلمیح و اقتباسات قرآنی است که دو شیوهٔ تأثیر واژگانی و گزاره‌ای را در بر می‌گیرد. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که گلشنی در مبحث تلمیح و اقتباس بیشترین تأثیر از قرآن پذیرفته است و بیشترین تلمیحات وی مربوط به داستان‌های پیامبران است.

کلیدواژه‌ها: تأثیر قرآن، گلشنی بردعی، اثرپذیری واژگانی و گزاره‌ای، تلمیح

**تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۲۰

۱- نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد دهقان

h.shabani13952016@gmail.com

ayalameha@yahoo.com

۲- استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

مقدمه

شعر و ادبیات در دوره پادشاهی صفویان از رشد و آفرینش بهره‌اندکی داشت به طوری که می‌گویند: «از عهد جامی تا حال شعری که لایق خواندن باشد در ایران سروده نشده است» (براون، ۱۳۴۵: ۶۷). سیاست تعصب‌آمیز مذهبی شاه اسماعیل و جانسینانش یکی از مهمترین عواملی بود که باعث شده تا گروهی از شاعران راه دیار غربت را پیش گرفته و گروهی که در ایران ماندند، عمدتاً به شعر مذهبی روی بیاورند. به همین دلیل بخش وسیعی از ادبیات که ادبیات حماسی و غنایی را در بر می‌گرفت، نتوانست رشد قابل توجهی کند. یکی از شاعرانی که به دلیل سخت‌گیری صفویان راه غربت را پیش گرفت گلشنی بردعی بود. او برخلاف شاعران مداح و درباری که به هند کوچ کردند، به هند نرفت. او که از سنیان متعصب بود با روی کار آمدن حکومت شیعه مذهب صفوی راهی دیار مصر شد و طریقه گلشنیه را در آن دیار تأسیس کرد.

ابراهیم گلشنی بردعی، زاده ۸۳۰ هجری قمری است که زیر نظر پدر و عموی خود، در زادگاه خویش (بردعه یا بردعه از توابع آذربایجان) پرورش یافته و سپس به تبریز رفت و در آنجا نزد دده عمر روشنی (۸۹۲ ه.ق) به کسب کمالات روحی و معنوی پرداخت و پس از وفات او جانشین وی گردید. «پس از برآمدن اسماعیل یکم صفوی (۹۰۶-۹۳۰ ه.ق) به تخت شاهی و رواج مذهب تشیع به‌عنوان مذهب رسمی ایران، گلشنی که از سنی‌های متعصب بود از تبریز به قاهره رخت برکشید و در قبه المصطفی، طی طریق کرد، چنانکه طریقه گلشنی در سرزمینهای عثمانی و مصر، منسوب به اوست (انوشه، ۱۳۸۳: ۴۳۶). خود وی نیز در یکی از اشعارش به مهاجرتش اشاره دارد:

چون پیمبر من ز جور مفسدان ملک خویش
گشته بی‌طاقت بکردم از وطن هجرت قرار
از وطن هجرت برای نصرتت کردم شما
نصرت از تو خواسته زان آمدم چون یار غار
(غزل ۵۴۸ ب ۱۶-۱۵)

ریاحی در کتاب «زبان فارسی در قلمرو عثمانی» از وی به‌عنوان «عارف بسیار معروف» و یکی از سنی‌مذهبان متعصب یاد می‌کند. (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۷۵) آن‌گونه که از منابع تاریخی برمی‌آید، گلشنی به‌طور رسمی دارای طریقه خاص تصوف بوده است که بعد از مرگ وی شیخ احمد گلشنی زاده خیالی جانشین وی می‌شود و پس از درگذشت شیخ احمد، پسر کهتر گلشنی، سید علی صفوتی بردعی جانشین وی شده است. (همان: ۱۷۶)

طریقه گلشنیه یکی از شعب فرعی خلوتیه است که منسوب به ابو عبدالله سراج‌الدین عمر بن اکمل‌الدین لاهیجی است. خلوتیه پس از درگذشت سید یحیی شیروانی در باکو در سال ۸۶۷ یا ۸۶۹ به چهار شاخه اصلی تقسیم شد. که عبارتند از: روشنیه، جمالیه، عصالیه، نصوحیه. هرکدام از این شاخه‌ها نیز به شعبه‌های متعددی تقسیم گردیده‌اند. شاخه نخست توسط دده عمر روشنی شکل گرفت و به این شاخه از خلوتیه، روشنیه می‌گویند. محمد دمیرتاش نماینده روشنی، برای ترویج طریقت روشنیه به مصر رفت و در قاهره درگذشت. عده‌ای به پیروی از او نام دمیرتاشیه بر خود نهادند و عده‌ای دیگر به ابراهیم گلشنی پیوستند و گلشنیه نام گرفتند. ابراهیم گلشنی در تبریز بعد از پیوستن به جرگه پیروان عمر روشنی و رسیدن به مقام نمایندگی او، در همان‌جا ساکن شد. در زمان سلیمان قانونی اعتقادات او مغایر با شریعت تشخیص داده شد. او را برای بازجویی به استانبول آوردند اما با التفات پادشاه مواجه شد. مدتی بعد به قاهره رفت و در سال ۹۴۰ در آنجا درگذشت. گلشنیه شاخه‌ای است که از ترکیب خلوتیه و مولویه پدید آمده است. گلشنی‌ها می‌گویند مولانا در شعری، آمدن روشنی و گلشنی را بشارت داده است. اما درباره بیت‌های غزل مذکور باید گفت یکی از آنها تحریف، و دیگری سلیقه‌ای تفسیر شده است. این در حالی است که غزل مورد اشاره در دیوان کبیر خطاب به شمس سروده شده است. (نک. گولپینارلی، ۱۹۵۳: ۳۲۸-۳۲۲)

آثاری را به گلشنی نسبت داده‌اند که در انتساب برخی از آنها به وی تردید وجود دارد. مهمترین این آثار عبارت است از:

۱- دیوان اشعار، مشتمل بر اشعار فارسی، ترکی و عربی، که دو نسخه از آن در قاهره ثبت شده است. (منزوی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۵۰۴).

۲- مثنوی‌ای به نام المعنویه الخفیه به فارسی در ۴۰ هزار بیت که شاعر آن را در مقابل مثنوی معنوی مولوی سروده است. این مثنوی که چند نسخه از آن در کتابخانه‌های تهران، قاهره و استانبول موجود است. (تریت، ۱۳۱۲: ۳۳۰) بر طبق فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک (ج ۴، ۷۶۲) در ۴۰ روز به سال ۹۲۲ ق. سروده شده است، ولی تریت (همان‌جا) تاریخ سرایش آن را ۹۱۲ ق نوشته است.

۳- تفسیر آیه فاخلع نعلیک مضبوط در کتابخانه قاهره، که منظومه‌ای است به فارسی در تفسیر آیه مذکور (منزوی، ج ۱: ۲۳).

۴- قصیده‌ای به عربی، که در برابر قصیده تائیه ابن‌فارض سروده شده است. (تریت، ۱۳۱۲: ۳۳۰).

۵- ازهار گلشن، مثنوی به استقبال از گلشن راز که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است و در انتساب آن به گلشنی تردید کرده‌اند. (ابن یوسف شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۳: ۴۲۲)

۶- بحرالحقایق فی کشف الدقائق منظومه‌ای در تصوف به فارسی.

۷- پندنامه منظوم به فارسی.

۸- چویان‌نامه.

۹- رسایل الاطوار. (حاجی خلیفه، ۱۹۸۲، ج ۵، ستون ۲۶)

محتوای نسخه خطی: نسخه خطی دیوان گلشنی مشتمل بر اشعاری در قالب قصیده، غزل و مثنوی است که بخش عمده این اشعار را در قالب غزل سروده است.

قصیده: وی در دیوان اشعار خود فقط دو قصیده دارد که مجموعاً ۱۹۳ بیت از اشعار دیوان وی را تشکیل می‌دهد. محتوای این دو قصیده تحمیدیه و بحث‌های خداشناسی و عرفانی شامل مباحث وحدت و کثرت، صفات خداوند، هستی و عدم، حکمت خداوند و مسائلی از این دست است که این گونه مطالب در شعر عارفان دیگر در قالب مثنوی بیان می‌شد.

غزل: تعداد غزل‌های وی مجموعاً ۱۳۴۸ غزل است که محتوای غالب آنها بحث پیرامون مسایل عرفانی، بی اعتباری دنیا، حیرت در برابر آفرینش جهان هستی و کنه خداوند و بیان سختیهای عشق حقیقی و... است. او در پایان همه غزل‌های خود تخلص گلشنی را به کار برده است.

مثنوی: او در قالب مثنوی نیز دست داشت و یک مثنوی چهل هزار بیتی مستقل به تقلید از مثنوی معنوی به نام «المعنوی الخفیه» سروده است ولی در دیوانش در این قالب فقط یک مثنوی دارد که تعداد ابیات آن ۳۱۹ بیت است.

تأثیرپذیری از قرآن

قرآن کتاب دینی و اعتقاد نامه همه مسلمانان جهان است. کتابی که با گذشت هزار و چهارصد سال، با زندگی آنان عجین شده است. از دیرباز شعرا و نویسندگان به شیوه‌های گوناگون شعر و نثر خود را با آیات و احادیث زینت داده‌اند. ادبیات فارسی با بهره‌گیری گسترده از مفاهیم و آموزه‌های قرآنی چنان با آیات و معانی قرآنی در آمیخته است که فهم متون آن بدون داشتن شناختی عمیق از قرآن امری محال است. با بررسی آثار شاعران و نویسندگان فارسی زبان درمی‌یابیم که بسیاری از عبارات، تعبیرات، اشارات و استدلال‌های آنان به اقتباس یا الهام از این کتاب آسمانی بوده است. بسیاری از صناعات و

نمون ادبی که در ادبیات فارسی به کار برده شده به تأسی و تقلید از قرآن کریم بوده است به عنوان نمونه بهترین سجع های ادبی ابتدا در قرآن کریم و بعد در متون ادبی مثل الهی نامه خواجه عبدالله انصاری و گلستان سعدی به کار رفته است. بنابراین از این جهات نیز تأثیر مثبت قرآن را بر ادبیات، نیز مانند همه ابعاد زندگی ایرانیان می توانیم مشاهده کنیم. تأثیرپذیری شاعران از قرآن را می توان در دو حوزه واژگانی و گزاره ای مورد بررسی قرار داد. از آنجا که قرآن کریم مرجع اصلی الهام همه شاعران است، گلشنی نیز از این قاعده مستثنی نیست. او نیز به صورت واژگانی و گزاره ای از قرآن تأثیر پذیرفته است:

۱. تأثیرپذیری واژگانی

در این شیوه شاعر پاره ای از واژگان و ترکیبات را از قرآن اخذ می کند و در شعر خود با همان ساختار عربی بدون هیچ تغییری به کار می برد. در این شیوه طبق تقسیم بندی سید محمد راستگو، سه شیوه وامگیری، ترجمه و برآیندسازی وجود دارد. (نک. راستگو، ۱۳۸۷: ۱۶)

۱-۱. وامگیری

گلشنی واژه هایی مانند: «دک»، «جبل»، «طور» و «تجلی» را که برگرفته از آیه ۷ سوره اعراف است که در بخشی از این آیه می فرماید: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»

رو طلب از طور دل نار شجر وانگهان دک شده کوه خرد بینی تو سوزان لهب

(غزل ۱۵۶ ب ۱۱)

او به طور مکرر از این واژه ها در شعر خود استفاده می کند:

گهی طور تجلیم نماید گهی دک جبل همچون قلابی

(غزل ۱۳۱۵ ب ۶)

رو طلب از طور دل نار شجر وانگهان دک شده کوه خرد بینی تو سوزان لهب

(غزل ۱۵۶ ب ۱۱)

آیه ۱۴ سوره «مؤمنون» که در خلقت انسان میگوید: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» از دیگر آیاتی است که گلشنی واژه های آن را وام گرفته و به همان شکل به کار می برد:

چرا گه نطفه گه مضغه گهی طفل گهی پیری نما گه نوجوانم

(غزل ۱۷۷ ب ۳)

آیه ۷۶ سوره «ص» که از زبان ابلیس می‌گوید: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» نیز با بسامد بالایی در شعر گلشنی مورد استفاده قرار گرفته است:

انا خیرٌ ز مارج دم حسد شد ز آتش که بود از تندی بی‌دود
(غزل ۴۲۲ ب ۹)

انا خیرٌ بسی کس را چو شیطان ز کبر دجال خو کذاب قلماش
(غزل ۵۶۷ ب ۱۸)

از دیگر آیاتی که در شعر گلشنی از واژگان آن استفاده شده است، آیه ۱۵۱ سوره انعام است که می‌فرماید: «قُلْ تَعَالَوْا أَنبِئُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْنَا أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...»

منکر اگر نه‌ای کر بشنو دمی سماعی گلبانگ قل تعالوا بهرم ز ذوق داعی
(غزل ۱۳۱۱ ب ۱)

از دیگر مواردی که وی از وام‌گیری واژگانی استفاده می‌کند، می‌توان به صورت فهرست وار به موارد زیر اشاره کرد:

* «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» (طه: ۸۰)

عشق ز شیرین مذاق پرورشم کرد از آن گفت پروور روان زین من و سلوا مرا
(غزل ۵۰ ب ۹)

* «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹)

بی تو زدم آدمی سر نفخت دمی نفخ مرا همدمی زان طلبم من تو را
(غزل ۱۲۹ ب ۲)

محبت شد دمی آنم نفخت ملک را زان شدم چون قبله مسجود
(غزل ۴۲۳ ب ۸)

* «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین: ۵۴)

ز احسن تقویم چون اسفل سافل شدی از چه سبب باز تو رو نکنی بر دنا
(غزل ۸۹ ب ۱۰)

هر کو بشود منکر حق همچو عرازیل دنی از علو شود اسفل سافل به هبوطی چو سقط
(غزل ۵۹۳ ب ۱۰)

*«قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ...» (طه: ۹۷)

چونکه بشد منکرت سامری نسبت عدو امر کن از لامساس بهر وی از اندفاع
(غزل ۶۰۰ ب ۱۱)

*«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ» (مسد: ۵)

به حل و عقد پیش در سراسر چین فتد از چین شود مفتون صفت بسته کزان حبل مسد یابد
(غزل ۳۳۱ ب ۵)

*«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»
(اعراف: ۱۷۲)

روز الست از حق بلی چون ساده دل بودم جلی زان ساده دم عهد بلی درمانده موقوفی نیم
(غزل ۸۳۸ ب ۷)

آدم بی اولی خورصفت از ضو جلی نطق الست و بلی بوده ام ای عاشقان
(غزل ۱۱۳۵ ب ۳)

*«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ
مَسْئُولًا» (اسرا: ۳۴)

گر کر نه ای اوفوا شنو دل کن به عهدی حق گرو وز امر حق بیرون مشو تا کوهی از موفی نیم
(غزل ۸۳۸ ب ۹)

*«الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ
خَبِيرًا» (فرقان: ۵۹)

دلم عرشی بشد کرسیش صدرم که از رحمان مکانت استوا شد
(غزل ۴۲۷ ب ۱۳)

* «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۵۰)

رو شنو از دادگر وحی حق ای بی خبر

گفت قریبم ز فر بر تو ز حبل‌الورید

(غزل ۲۷۷ ب ۸)

* «...ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران: ۱۴)

به جز سودا ندانم چیست بهرم خیالی که بود حسن المآبم

(غزل ۱۰۲۷ ب ۹)

* «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۴)

ندانم ماسبق جز روشنی چیست صفحه نسبت نما أم الكتابم

(غزل ۱۰۲۸ ب ۱۷)

* «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (حج: ۷۷)

بندگی عشق ما را خود نبود این دم شنو بندهام زاندم که فرمود امر حقم فاعبدو

بیش از امر اسجدوا چون شد ارادت طالبم کز مریدی محبت کرد فرمان ز اسجدو

(غزل ۱۲۱۰ ب ۶-۵)

* «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (بقره: ۱۱۷)

خیز و به ما رو بکن بشنو از این امر کن خویش بکن لم یکن آنگهی آسوی ما

(غزل ۱۰۷ ب ۸)

* «يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ» (نمل: ۱۰)

هر که درو صوت حرف نیست طلب چون کلیم تا شنوی بی ندا از دم حق لاتخف

(غزل ۶۰۶ ب ۹)

هر که شود چون کلیم بنده خاص الآه در دمی بیمی بدو می برسد لاتخف

(غزل ۶۱۲ ب ۱۱)

ترجمه.

در این روش شاعر ترجمه واژه‌ها و ترکیبات قرآنی را در شعر خود می‌آورد:

از چه غافل نسبتی ای بیخبر از سؤال روز دین اقرار کتاب

(غزل ۱۳۱۵ ب ۶)

گلشنی از روشنی بار امانت نخست عشق محبت بشد از دل و جان پشته‌ام

(غزل ۱۰۵۳ ب ۱۱)

گاهی از یک ترکیب یک کلمه را ترجمه و کلمه دیگر را به همان شکل می‌آورد:

*آیه ۱۲ سوره الحاقه: «لَنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ»

آن بانگ بیچون از ندا کی بشنود اهل هوا چون وحی حق است از خدا بر گوش واعی می‌سزید

(غزل ۳۹۷ ب ۹)

*ترجمه بخشی از آیه ۵۰ سوره «ق»: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

از حق مرا منگر جدا منگر ز طنت از هوا بشنو برم وحی خدا نزدیکم از حبل الوریید

(غزل ۳۹۷ ب ۶)

*«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (حمد: ۷-۶)

هدایت شد صراطی مستقیمم بری ترک طریقی راه مغضوب

رهاند شرع من کز حق صراطت بسی گمراه که شد از ضال منکوب

(غزل ۱۵۱ ب ۹-۸)

*«... لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص: ۸۸)

جز وجه تو هست جمله هالک ای باقی حی وجود یکتا

(غزل ۱: ۴۴-۵)

*«سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (فتح: ۲۳)

هر آن کز سنت الله خواست تبدیل ز جهل علم حکمت هست جویا

(غزل ۱۳۹ ب ۸)

تأثیر گزاره‌ای از قرآن

یکی دیگر از شیوه‌های گلشنی در اثرپذیری از قرآن، اثرپذیری گزاره‌ای است که در شعر گلشنی بردعی به شکل تلمیح، تضمین و اقتباس از آیات قرآنی نمود یافته است. او یکی از شاعران دوره صفوی است و «شاعران این دوره از میان همه صنایع به تلمیح توجه بیشتری دارند که نقش برجسته‌ای در مضمون‌سازی ایفا می‌کند اما این شاعران از تلمیحات غریب و نادر استفاده نمی‌کنند؛ بلکه بیشتر تلمیحات ساده و رایج را مد نظر دارند.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۹۹).

تلمیح:

تلمیح در لغت به معنی به گوشه چشم اشاره کردن و از جمله صنایع معنوی بدیع است که در آن نویسنده یا گوینده در ضمن نوشتار یا گفتار خودش به آیه، حدیث، داستان، یا مثل معروفی اشاره داشته باشد. (نک. همایی، ۱۳۶۴: ۲۰۶)

هر اندازه که داستان‌های مورد اشاره لطیف‌تر باشد، تلمیح بلیغ‌تر محسوب می‌شود. لازمه بهره‌مندی از تلمیح، آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر یا نویسنده بدان اشاره می‌کند. این صنعت باعث می‌شود درک عمیق‌تری نسبت به مفاهیم در ذهن خوانند ایجاد شود:

«تلمیح آرایه‌ای است که سخنور به یاری آن می‌تواند، بافت معنایی سروده را ژرفا و گرانمایگی بخشد و دریایی از اندیشه‌ها را در کوزه تنگ فرو ریزد.» (کرازی، ۱۳۷۳: ۱۱۰)

تلمیح به داستانهای کهن قرآنی:

داستان هاروت و ماروت که در سوره بقره از تعلیم سحر و جادوی آنها سخن رفته، یکی از داستانهای است که در دیوان گلشنی آمده است:

«... وَمَا أَنْزَلَ عَلَي الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ...» (بقره: ۲)

فتنه هاروت زهره سحر یا جادوست آن

نرگس مخمور مردم، ترک چشم و یا که مست

(غزل ۱۰۹۶ ب ۳)

ز تار زلفت اندر چه فتاده سرنگون گردد

چو هاروت این دلم ای مه گنه کرده رسن خواهد

(غزل ۳۱۳ ب ۲)

داستان ذوالقرنین و قوم یاجوج و ماجوج یکی دیگر از داستانهای کهن است که قرآن از آنان برای عبرت مردم سخن گفته است. یاجوج و ماجوج گاه دو شخص، گاه مردم دو منطقه، و گاه خود، دو منطقه جغرافیایی‌اند. در قرآن و در عهد عتیق کتاب حزقیال نبی در حوادث آخرالزمان از آنها نام برده شده است. در سوره کهف داستان فردی درستکار به نام ذوالقرنین مطرح می‌شود که بعد از شنیدن آزار مردم به وسیله یاجوج و ماجوج دیواری از آهن مذاب بین آنها و مردم ایجاد می‌کند؛ ولیکن ذوالقرنین وعده می‌دهد که آن زمان که روز آخر نزدیک شود، این دیوار از بین خواهد رفت:

﴿قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا﴾ (کهف: ۹۴)

هر که ز یاجوج فکر می‌نهد چون خیال هست به ماجوج شد در آن ای پسر

(غزل ۴۹۰ ب ۴)

در دیوان گلشنی، شخصیت ذوالقرنین معادل با اسکندر فرض شده و وی مکرراً اسکندر سازنده سدی می‌داند که در قرآن به ذوالقرنین نسبت داده شده است:

سکندر نسبت انسانی نباید که داند چیست از یاجوج سد را

(غزل ۱۳ ب ۷)

بر حالت سماع یاجوج قال قیلت دیده سکندر عشق زان بت منکرم سد

(غزل ۴۲۴ ب ۹)

به همین دلیل او ذوالقرنین و دارا پادشاه ساسانی را با هم مرتبط می‌داند و آنها را در بیت زیر با هم می‌آورد:

که داند جز که ذوالقرنین چه بود مذاق جاه دور شاه دارا

(غزل ۱۲۵ ب ۱۳)

داستان ابلیس و سرکشی او از فرمان خدا و سجده نکردن بر پیکر آدم به خاطر خودبرتربینی یکی از مضامینی است که گلشنی مکرر به آن اشاره می‌کند:

انا خیر ز مارح دم حسد شد ز آتش که بود از تندی بی‌دود

(غزل ۴۲۶ ب ۹)

به کنه بودنم کس مطلع نیست ابا زان کرد ابلیس از سجودم

(غزل ۱۰۴۸ ب ۱۰)

تلمیح به داستانهای پیامبران و طواغیت زمان آنها

در شعر گلشنی تلمیحات فراوانی دیده می‌شود که بیشتر آنها به قصص قرآنی و پیامبران و شخصیت‌های افسانه‌ای تعلق دارد. او در این راه از شخصیت‌های کهن و نیز شخصیت‌های صدر اسلام که در قرآن از آنها صحبت شده است، در شعر خود استفاده می‌کند و داستانهای مربوط به آنها را مورد اشاره قرار می‌دهد. دقت در شعر گلشنی نشان می‌دهد که بیشترین تلمیحات وی مربوط به داستانهای پیامبران الهی است که این داستانها را از قرآن از نموده است. حضرت آدم(ع) و داستان آفرینش وی تلمیحی است که بیشترین بسامد را در شعر گلشنی دارد. داستان خلقت وی از گل و دمیدن نفخه الهی در جسمش به تکرار مورد اشاره قرار گرفته است:

در ابیات زیر ماجرای خوردن آدم و هوا از میوه شجره ممنوعه و بیرون شدن آنها از بهشت که در آیات ۳۵ به بعد سوره بقره از آن سخن رفته، اشاره شده است:

ندانم گلشنی گندم که آدم بخورد و شد روان بیرون ز ماوا
به جز تخم محبت چیست گندم که خورد آدم شده همدم به حوا

(غزل ۱۲۵ ب ۲۰-۱۹)

تلمیح به داستانهای مربوط به موسی(ع) که از جمله آنها تجلی خداوند بر کوه طور و بر موسی را می‌توان نام برد:

* «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه: ۱۲)

تجلی محبت از تقدس برم از خلع نعلین انطوا شد

(غزل ۴۶۵ ب ۱۱)

* «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي» أَنْظِرْ لِيكَ قَالَ لَنْ تُرَانِي» (اعراف: ۱۴۳)

ز مجلای ربوبیت از آن گفتم به موسای کلیمش لن ترانی

(غزل ۱۳۳۸ ب ۱۷)

داستان قارون که یکی از ثروتمندان زمان موسی (ع) بود و به دلیل نپرداختن زکات و مال اندوزی، به امر خداوند، زمین او و قصرش را بلعید نیز در دیوان گلشنی آمده است. در سوره قصص از قارون و بلعیدن او و قصرش بوسیله زمین سخن رفته است: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (۷۹) «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ» (۸۱)

قارون که به زر زینت خود کرد تفاخر شد خسف روانش دم کرد او ز میان بس

(غزل ۵۶۲ ب ۶)

یکی دیگر از طواغیت زمان موسی (ع) فرعون زمان وی است که او هم به خاطر غرور و تکبر ادعای خدایی کرد و به خاطر این طغیان، خداوند پوزه اش را به خاک مالید و او را نابود کرد: جو فرعون از انا گفتن بگردد بسی طاغی شده خواهان بنا باش

(غزل ۵۶۷ ب ۱۶)

گر نه چو فرعون دون گشت ز نفست زبون کی بر صرح هوا کرده تو مالت تلف

(غزل ۶۰۸ ب ۳)

گلشنی در یک بیت از موسی و وزیر او و فرعون و وزیرش نام می برد:

به جز هارون که داند حال موسی ز فرعوننی که شد هامان از عشق

(غزل ۷۳۷ ب ۹)

تلمیح به داستان حضرت عیسی (ع) و تولد وی و معجزاتی که در قرآن به وی نسبت داده شده در دیوان گلشنی بسامد بالایی دارد:

یک دم که کنی زنده و صلصم به روانت صد عیسی نفس زنده کنم زان دم احیا

(غزل ۷۴ ب ۲)

نفخه روح القدس پرورشم چون مسیح خواست از آن عشق شد مریمم ای طالبان

(غزل ۱۶۲ ب ۵)

طوفان نوح و داستان کنعان پسر وی: طوفان بزرگ طوفانی است که بنا به اساطیر از سوی خداوند برای نابودی تمدن فرستاده شد. داستان طوفان، در قرآن به نوح نسبت داده شده است:

نوح سفینه نجات بحر روانم نمود غرقه درو مردمان سیل چو طوفان رسید

(غزل ۲۸۲ ب ۲۳)

گر بدی ابن نسب نوح نبی را پسر کی بر کنعان خدا گفت مگو زان نطف

(غزل ۶۱۲ ب ۳)

صوت خوش داود(ع): حضرت داود (ع) بسیار خوش صوت بود، به طوری که وقتی صدایش به مناجات بلند می‌شد، پزندگان به سوی او می‌آمدند و حیوانات وحشی گردن می‌کشیدند تا صدای دلنشین او را بشنوند:

به گلزار تو می‌نالدم چو بلبل بیدلان یکره از آن بیدل به نالش در یکی نوح و دگر داود

(غزل ۴۳۷ ب ۱۵)

گوش گشا ز جان و دل نغمه داودی شنو راز من از زبور عشق تن تننا تلا لالا

(غزل ۱۲۲۶ ب ۳)

داسنانهای حضرت ابراهیم(ع) و در آتش انداختن او توسط نمرود: به آتش افکندن ابراهیم پس از شکستن بتها و مجادله وی با فرمانروای عصر بود، که در طی آن ابراهیم او را با بیان توانایی پروردگار بر زنده کردن و میراندن موجودات و طلوع خورشید از مشرق و غروب آن در مغرب، مغلوب و مبهوت ساخت:

نمرود صفت از چه کند قصد خلیلی هر دشمن حق باطل دون نحس ز انحس

(غزل ۵۶۲ ب ۴)

هر که چو نمرود شد آتش سوزان سقر خواست خلیلی ز وی می‌شود چون هدف

(غزل ۶۱۱ ب ۸)

بر اساس عهد عتیق و قرآن، خدا ایوب را مورد آزمایش قرار می‌دهد؛ اموالش ربوده می‌شوند، پشتش می‌شکند و پسرانش کشته می‌شوند؛ اما ایوب از عبادت خدا بر نمی‌گردد. سرانجام ایوب، برکت از دست رفته خود را دوباره به دست می‌آورد امتحان و بلاهای حضرت ایوب(ع) در دیوان گلشنی نیز آمده است.:

گشته‌ام ایوب نسبت مبتلا از محنتی چون بلا بوده به عاشق از رهش آورد عشق

(غزل ۶۲۱ ب ۳)

شدم از درد محنت همچو ایوب چو او تن طعمه کرمانم از عشق

(غزل ۶۷۱ ب ۳)

تعدادی از داستانهای مربوط به صدر اسلام که در قرآن نیز شان نزول بعضی از آیات، مربوط به آن واقعه است، در دیوان گلشنی راه یافته است. این ابیات به آیات سوره تبت تلمیح دارد که در آن از ابولهب و زنش سخن رفته و وعده جهنم به آنها داده شده است:

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَأَمْرَاتُهُ حَمَالَةٌ
الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

شیخ ابوجهل دهر از حسد و بغض و قهر هیمة دوزخ شده همچو زن بولهب

(غزل ۱۵۶ ب ۱۵)

چون بولهب و زنش بگردد هیمة ز سقر بسوز ابعاض

(غزل ۵۸۹ ب ۴)

زن آن بولهب نسبت به گـردن بسته منکریش حبل اذلال

(غزل ۸۱۳ ب ۹)

یکی دیگر از این داستانها داستان معراج پیامبر اسلام است که در سوره اسری آمده است. در اشعار شاعران، بالاتر رفتن پیامبر اسلام(ص) از جبرئیل در شب معراج دستمایه‌ای قرار گرفته است تا اوج و عظمت مقام وی را به تصویر بکشند:

شهر جبریل مانده از روش گر ننگشاید پر از طیران عشق

(غزل ۶۱۷ ب ۲۵)

گرچه نماید بدن صورت معنی نه تن دحیه و جبریل سان آیت رحمان رسید

(غزل ۳۰۴ ب ۶)

دحیه کلبی از اصحاب محمد، پیامبر اسلام بود. به گفته مسلمانان برخی اوقات جبرئیل به شکل دحیه کلبی بر محمد بن عبدالله(ص) ظاهر می شده است.

تضمین و اقتباس

«اقتباس در لغت برگرفته از «قبس» یعنی شعله آتش است. و به معنای پرتو و فروغ برگرفتن است؛ چنان که با پاره ای از آتش، آتش دیگری برافروزند. از این رو، فراگرفتن علم یا هنر از دیگری را اقتباس نام نهاده اند. اما در اصطلاح اهل ادب آن است که حدیث یا آیه ای از قرآن عیناً یا با اندک تغییر چنان در لفظ آورند که معلوم شود هدف اقتباس بوده، نه سرقت ادبی.» (همایی، ۱۳۸۹: ۲۳۹) فرق تلمیح با اقتباس آن است که در تلمیح اشاره ای لطیف به آیه مورد نظر کافی است اما در اقتباس باید عین آیه یا قسمتی از آن ذکر شود و تا حدودی به آرایه تضمین یکی است.

گلشنی در این شیوه جملات قرآنی را به همان ساختار عربی در شعر خود می‌آورد و با استفاده از آن مفاهیم عرفانی را بسط داده و توضیح می‌دهد:

*سوره توحید آیه ۱: «قل هو الله احد»:

چرا از قل هو الله احد تو ندانستی صفات ذات یکتا

(غزل ۱۴۳ ب ۲۲)

*سوره توحید آیه ۲: «الله الصمد»

سر آن نقطه به جز فرد و احد کس نداند جز که الله الصمد

(مثنوی ب ۱۴۹)

*«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن: ۱۸)

خوان فلا تدعوا مع الله احد تا بدانی غیر از او غیرتی

(غزل ۱۳۲۵ ب ۹)

*«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص: ۸۸)

کل شیء هالک الا وجهه وجه آن بیچون صفت بنما زهو

(مثنوی ب ۲۹۶)

*«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (آل عمران، ۱۰۶)

یوم تبيض و تسود وجوه بر نمود آن تیره دل ظلمت شکوه

(مثنوی ب ۲۸۱)

*سوره حجر آیه ۲۹: «إِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

نفخت فيه من روحي مقدس اگر نبود نخست از وی قدم چیست

(غزل ۱۹۴ ب ۷)

نفخت فيه من روحي گواهم به مشهودی برم بس حکم لولا

(غزل ۱۳۴ ب ۶)

نفخت فيه من روحي شنیده بدان انسان به جز آن روح مسجود

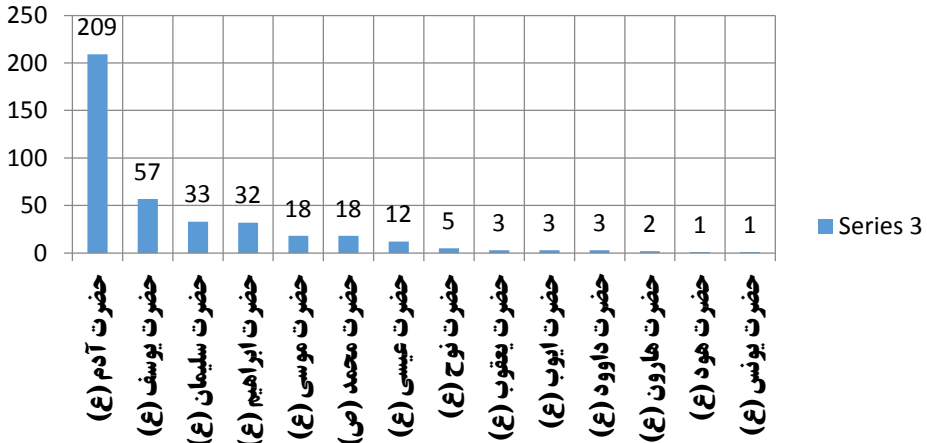
(غزل ۴۲۶ ب ۶)

نتیجه

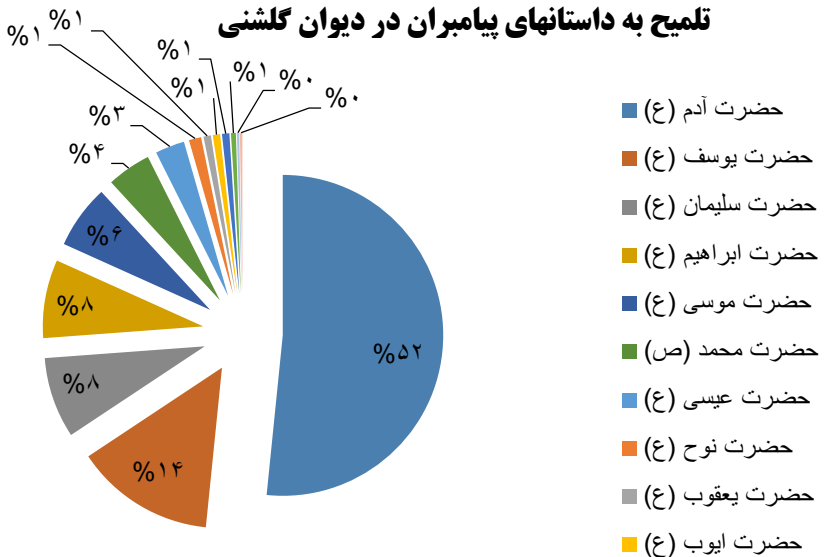
ابراهیم گلشنی بردعی یکی از عارفان بزرگ طریقه خلوتیه و از سنیهای متعصب بود که شخصیت ادبی و عرفانی وی در نزد اهل تحقیق و ادب چندان شناخته نیست. آشنایی عمیق و گستره وی با آموزه‌های قرآنی باعث شده است که کلام وی به صورت‌های مختلف دربرگیرنده مضامین قرآنی باشد که می‌توان مهمترین موارد این تأثیر را در آرایه‌هایی چون حل، تضمین، تلمیح و اقتباس دانست. بهره‌گیری واژگانی وی از قرآن، به روشهای وامگیری و ترجمه منحصر می‌شود؛ بنابراین واژه‌های قرآنی موجود در دیوان گلشنی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. گروهی از این واژه‌ها به شکل عربی و اصل قرآنی آنها و گروهی از آنها به صورت ترجمه فارسی به کار رفته‌اند. بهره‌گیری گزاره‌ای وی از قرآن به صورت تلمیح، تضمین و اقتباس است. در شعر وی تلمیح به داستان‌های قرآنی، بسامد بالایی دارد و شخصیت‌های صدر اسلام مانند ابی‌لهب که در قرآن کریم نام برده شده، همچنین داستان‌های پیامبران الهی در جای‌جای شعر وی ذکر شده است. داستان‌های حضرت موسی (ع)، حضرت ایوب (ع)، حضرت سلیمان (ع)، حضرت داود (ع) و حضرت یوسف (ع) بیشترین بسامد را در شعر وی دارد. (نمودار شماره ۱)

علاوه بر داستان پیامبران، در دیوان گلشنی به داستان‌های شخصیت‌های قرآنی دیگری نیز تلمیح شده است که برخی از این شخصیت‌ها مثبت و برخی منفی هستند (نمودار شماره ۳)

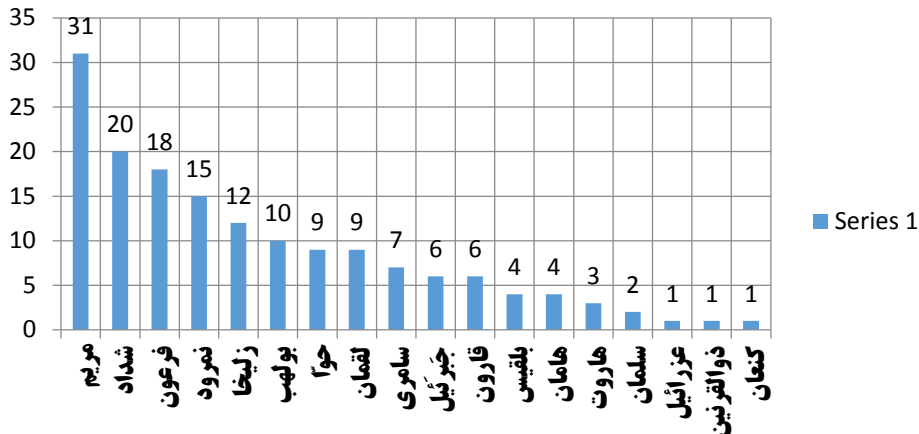
تلمیح به داستانهای پیامبران در دیوان گلشنی



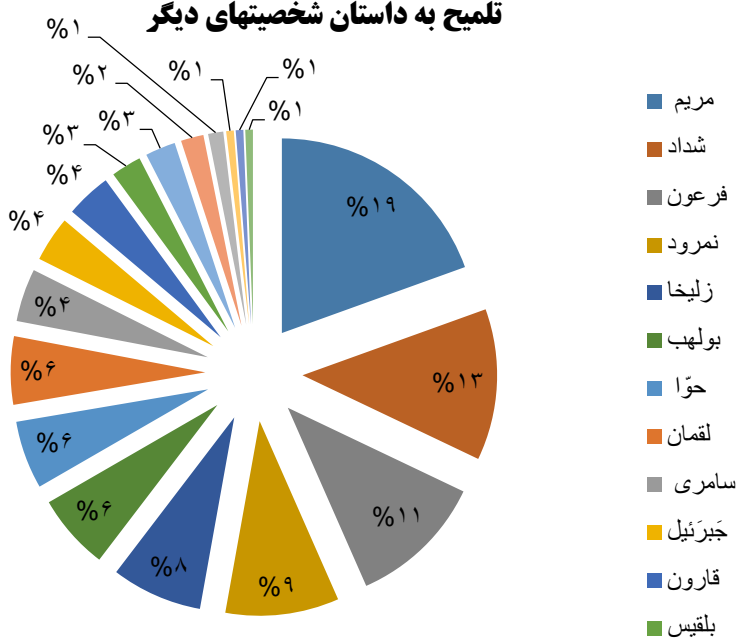
تلمیح به داستانهای پیامبران در دیوان گلشنی



تلمیح به داستان شخصیت‌های دیگر



تلمیح به داستان شخصیت‌های دیگر



منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن یوسف شیرازی، ضیاءالدین، (۱۳۵۳) فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران.
۳. انوشه، حسن، (۱۳۸۳). دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در آناتولی و بالکان. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. براون، ادوارد (۱۳۴۵) تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی، جلد سوم، تهران: ابن سینا
۵. تربیت محمدعلی (۱۳۱۲). دانشمندان آذربایجان، تبریز: بنیاد کتابخانه فردوسی.
۶. حاجی خلیفه مصطفی بن عبدالله (۱۹۸۲). کشف الظنون، لبنان، دارالاحیاء تراث العربی.
۷. راستگو، سیده محمد (۱۳۸۷) تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران: سمت.
۸. ریاحی، محمدمبین (۱۳۶۹). زبان فارسی در قلمرو عثمانی، چاپ اول، تهران: مروی.
۹. شمیسا، سیروس (۱۳۸۲) سبک شناسی شعر، تهران: میترا.
۱۰. شیخی محمد افندی، (۱۹۸۹). وقایع الفضلاء، در شقایق نعمانیه و ذیللری، چاپ عبدالقادر اوزجان، استانبول: دارالدعوه.
۱۱. کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۳). زیبایی شناسی سخن پارسی، چاپ اول، تهران: مرکز.
۱۲. گلشنی بردعی، ابراهیم (بی تا) نسخه خطی دیوان گلشنی کتابخانه فاتح استانبول به شماره ۳۸۶۶.
۱۳. گولپینارلی عبدالباقی (۱۳۸۲). مولویه پس از مولانا، ترجمه و توضیح توفیق.ه. سبحانی، تهران: نشر علم.
۱۴. مدرس تبریزی، میرزا محمدعلی (۱۳۶۹). ریحانه الادب، تهران: انتشارات خیام.
۱۵. منزوی، احمد (۱۳۸۶) فهرستواره کتابهای فارسی، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۶. همایی، جلال الدین (۱۳۸۹). فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلد دوم (صنایع بدیع و سَرَقات ادبی)، چاپ سوم، تهران: توس.